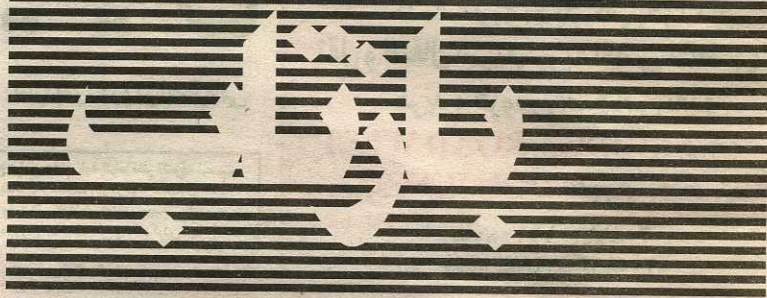


گلزار



جان تو و جان «رهائی»!

*نخستین مجموعه شعر «ژاله اصفهانی» که در سال ۱۳۲۳ با عنوان «گل های خودرو» درآمد، تیز هوشان جامعه ادبی، دریافتند که شاعر جوانی از «جنس» دیگر در حال برآمدن است. شاعری بارگه های پر خون از شعر مشروطیت. دو سال بعد رویداد بزرگ دیگری به یاری او آمد. در نخستین کنگره نویسندگان ایران، در سال ۱۳۲۵، او جوان ترین شاعره ای بود که مجال جلوه گری یافته بود، آن هم در برابر بزرگان ادب و فرهنگ چون بهار، پورداوود، فروزانفر، آذرخشی، همایی و یغمائی و صورتگر و نفیسی و شهریار و..... هر چند که بهار، رئیس کنگره، شعری را که ژاله می خواست بخواند، نپذیرفت ولی او به هر

بی عنوان و تاریخ است و این کار واری و مقایسه شعرهای تازه و کهنه را دشوار می کند. در بعضی از شعرها که تاریخ تازه دارد، تازگی هائی در شکل و شیوه نیز می بینیم. وزن بعضی ها، چون شعرهای پیشین ژاله، چندان برانگیزاننده نیست. صحبت از بد و خوب نیست. حرف از تغییر شیوه ای است که خوانندگان شعر ژاله به آن خو گرفته اند. یکی دو نمونه بیاوریم:

— «بی خوابی شب های دیر آمدن و نیامدن / کابوس خیال خطه تو / در کوچه های دهشت و کشتار، می لرزاندم.....»

— «ارغوان کوهی / چه خوش بر بلندها به تماشای دنیا شکفته ای / می خواهیم در عطر رنگین

به راستی «سرود»ی برانگیزاننده می سازد:

— «نعره های تندرو فریاد توفانیم ما / انتقام نسل ها، انسان قربانی شده / انفجار خشم خاموش اسیرانیم ما / وه که جای خون جوشان / شعله در رگ های ماست / عشق ما چون لاله های استوائی آتشین / نور و نیروی جوانی / مشعل فردای ماست.....»

ژاله وزن های سرخوشانه ای نیز برای بیان عشق و آرزومندی، در مجموعه تازه خود به کار گرفته است. به باور او، «آرزومندی»، پرورشگاه «پیروزی» است. تا آرزویی به دل نداشته باشی، پیروز نخواهی شد:

— «جهان در جان تو / جان جهان، تو / جهان برترین را آرزو کن که هر پیروزی، اول، آرزو، بود.....!»

و یا: «بیا، بهار بیار / بیا به پاکی روح پرندگان بهار / دو بال بازوی خود باز کن / پرواز کن، ترانه بخوان / به شور رقص جنون / شعر عاشقانه بخوان / بخوان، ترانه بخوان / که در هوای تو / از هر چه هست / در گذرم!.....»

*ژاله اصفهانی در مجموعه شکوه شکفتن، به سراغ «گالیله» و «نیچه» هم رفته است— که البته گمان می کنیم از مجموعه های پیشین به آن راه یافته باشد— گالیله مورد پرسش قرار می گیرد که چرا در برابر تبه کاران، «روشنی دانش» خود را انکار کرده است؟ ولی در عین حال شادمان است که او، بیرون از دادگاه تبه کاران، پای بر زمین کوبیده و آن را «گرد» نامیده است و بعد:

— «گالیله! تا زمین گرد است و گردنده / تو پیروزی و پاینده.....!»

شاعر گریبان «نیچه» را هم گرفته، چون او در جایی گفته که از دست شاعران خسته شده است! نکته تازه دیگر، توجه ژاله به شعرهای موجز به اصطلاح «هایکو»ئی است که این روزها همه شاعران را وسوسه کرده است. دو نمونه می آوریم:

— «چه روزگار خوشی بود / روزگار خدائی / خدا کند که نیائی!»

— «آغاز، آرزو، آوازه / پایان راه، چاه / قهقاه یا آه.....!»

ژاله در شعر «گفرانه» پیش بینی کرده است که «چون بگذرد زین جهان خراب»، به «دوزخیان» چنین پاسخ می دهد:

— «من آتش و شتم، سرکشتم، کافر / بسوزان مرا، شاعرم، شاعرم خراب جهان را نمی خواستم / جهان را به آبادی آراستم.....»

— شعر «جان تو و جان رهائی» در واقع برآورد یک عمر «آرمانگرایی» است. تصویر زندگی نسلی با «رویا های رنگین» نشسته «بر اسب ها، رم کرده در میدان پیکار». نسلی که از آنها، «در روی زمین کم مانده، بسیار». نسلی که آرزوی خوشبختی انسان ها را داشت و «مزدک» وار به پاخواست، ولی به نیروی دشمنان از پای درآمد. و ما، — «با آن همه سرو فرو افتاده بر خاک / یک گل به آزادی ندادیم.

... جمع جدا یانیم ما / آغاز پایان / در رزم ها و رنج ها / دوران ما آمد به سر.

شاعر آنچه را که نسل او نتوانسته به انجام برساند، برعهده آیندگان می گذارد:

«جان تو و جان رهائی / ای پیک دوران های دیگر.....!» (۱)

حال با بازخوانی شعری دیگر، نخستین پایه شهرت شاعری خود را بنا نهاد.

یکبار دیگر نیز گفته ایم که همان «شعر ناخوانده در گلو مانده»، بهترین برگ شناسائی شاعره‌ای بود که پای در جای پای «عارف و عشقی» می گذاشت. شعری که وصف الحال امروز ما نیز هست!

«خراب گشته دلم، از خرابی وطنم/ فکنده منظر این ملک، آتشم بر جان/ از این مناظر غم خیز در شکفتم من/ که درد این همه بدبخت، کی شود درمان؟ چرا نباید خوشبخت باشد این ملت؟/ چرا نباید شاداب باشد این بستان؟»

جوهر این اندیشه اخلاقی-انسانی اگر چه شعر ژاله را از نیروئی بر توان و تأثیرگذار، آکنده می ساخت ولی در آن سال‌های پر تنش سیاسی، کار دستش می داد و سرانجام نیز داد. نزدیک به پنجاه سال آوارگی در غربت- که هنوز نیز ادامه دارد، سنگین ترین بهره‌ای است که حس و اندیشه آرمان‌گرایانه در کوله‌بار ژاله نهاده است. ولی چه باک؟ او نیز چون شعرش از جنس دیگری است: سخت و سرسخت و امیدوار! عشق به مبارزه و امید به پیروزی «جانمایه» زندگی و شعر اوست. همین «جانمایه» نه تنها او را در فراز و فرودهای زندگی و آوارگی سرپا نگاه داشته که جوشش شعر را نیز در او بی وقفه جریان داده است. انتشار هفده مجموعه- یا گزینہ- شعر (که دوازده تای آنها، گمان می کنیم از سال انقلاب به بعد، - یعنی طی بیست و سه سال - به بازار آمده) نشان از همین «جوشش» دارد.

* آخرین مجموعه شعر ژاله اصفهانی با عنوان «شکوه شکفتن»، هم اینک زیر نگاه ماست: مجموعه، مقدمه ندارد و شماری از شعرها نیز

جادوئی ات غوطه‌ور شوم/ چه شکوه شکفتی دارد شوق خواستن/ چه عظمتی است، تلاش و تحرک...!»

می بینید، لحظاتی است که ژاله از محدوده شعر بیرون می رود. حرف‌های خوبی می زند، ولی در قالبی که به نثرهای انشائی نزدیک است. در مجموعه‌های پیشین ژاله از اینگونه «نثر» ها نبود یا اگر بود بسیار اندک بود. البته شعرهایی هست که وزن ندارد، ولی شعر است. یا وزن‌های پنهانی دارد که آن را به شعر تبدیل می کند. یا این همه شعر ژاله- دست کم تا امروز- بخشی از نیروی تأثیرگذار خود را از وزن- وزن‌های آشکار و روان- به دست آورده است. شاید هم، جنس اندیشه و احساس ژاله است که برای بیان مؤثر خود، اینگونه وزن‌ها را می طلبد. همانگونه که شعرهای آرمان‌گرایانه دوره مشروطه، موسیقی این وزن‌ها را به وام می گرفت. ژاله از این دست شعرها بسیار دارد:

«اگر هزار قلم داشتیم/ هزار خامه که هر یک هزار معجزه داشت/ هزار مرتبه هر روز می نوشتیم من/ حماسه‌ای و سرودی به نام آزادی!... هزار سال دگر گر ز خاک برخیزم/ به عصر خویش فرستم، سلام آزادی!»
و یا: «تو کیستی که توانی سرم فرود آری؟/ فلک ندیده، خدا هم/ که خم شده است سرم/ دهن کجی مکن ای سرنوشت سرگردان/ که گر تو سنگ سرشتی/ من از تو سنگ ترم!»
- می بینید تأثیر را؟ تأثیر وزن را در القای احساس و اندیشه؟

* در «شکوه شکفتن» نیز البته شعر با وزن‌های تأثیرگذار کم نیست، اگر چه در آن کمتر از مجموعه‌های دیگر است. در شعر سرود جوانان،